

## ایجاز و مشکلات ترجمه آن

Dr. Farideh Alavi

دکتر فریده علوی، استادیار دانشکده زبانهای خارجی

### چکیده:

استفاده از صنعت ایجاز در بیان اندیشه‌ها و معانی هر چه بلندتر در بیافت زبانی کوتاهتر توسط نویسندگان ادبی و متفکرین بزرگ فلسفی همواره مشکلاتی را در فرآیند ترجمه بوجود آورده است. استفاده از الگوهای منحصر به فرد و استثنایی گاهی در زبان مبدأ نیز ابهاماتی ایجاد می‌کند. این مقاله با طرح این پرسش که آیا ترجمه متون ایجاز و برقراری تعادل کامل در ترجمه امکان‌پذیر است؟ به بررسی اجمالی این مشکلات و همچنین راه‌حلهای موجود در این زمینه پرداخته است.

### کلید واژه:

ایجاز، ترجمه، استعاره، تشبیه، اصطلاح، مجاز، معادل واژگانی، زبانشناسی، متن ادبی.

تاریخچه ترجمه به عصرهای بسیار قدیم، باز می‌گردد. اولین آثار ترجمه شده را می‌توان بر روی مقبره‌های شاهزادگان مصری متعلق به هزاره سوم قبل از میلاد مسیح یافت. این نوشته‌های دوزبانه مصری - یونانی اولین شواهد نوشتاری موجود می‌باشند. از آنجایی که این شاهزادگان به عنوان نمایندگان رسمی کشورشان از جایگاه خاصی در روابط سیاسی و اقتصادی برخوردار بودند، می‌توان به ترجمه و اهمیت آن از دیرباز تاکنون پی برد. رومن‌ها نیز در دوران امپراتوری خود فرآیند ترجمه را متحول کردند. اما در زبان فرانسه کلمه Traduction که از فعل traduire گرفته شده، ریشه در زبان لاتین و در فعل traducerc به معنی «گذراندن» و «انتقال دادن» دارد. علیرغم قدمت امر ترجمه این واژه تنها در سال ۱۵۴۰ و به مفهوم «انتقال پیام یا متنی از یک

زبان به زبان دیگر» وارد واژگان فرانسه گردید.

اما در اعصار مختلف تاریخ، ترجمه همواره دستخوش تضادهای دوگانه بوده است: زبان مبدأ/زبان مقصد؛ متن اصلی/متن ترجمه شده؛ ترجمه وابسته (یا کلمه به کلمه)/ترجمه آزاد؛ ترجمه بین‌زبانی/ترجمه درون‌زبانی. بررسی تضادهای دوگانه فرآیند ترجمه نه تنها از دیدگاه نظریه‌پردازان بلکه از بعد ساختار اجتماعی - فرهنگی نیز همواره مورد بحث و گفتگو بوده است. تا قبل از قرن بیستم میلادی، ترجمه بیشتر در زمینه کتب مذهبی، کتب ادبی و بخصوص در زمینه شعر صورت می‌گرفت. در هنگام ترجمه متون مذهبی و بخصوص تورات، مترجمین سعی می‌نمودند تا در انتقال کلام الهی به زبان مقصد هیچگونه تخطی صورت نگیرد. تا حدی که توجه افراطی به این امر منجر به ترجمه کلمه به کلمه این متون می‌گردید.

علیرغم تمام توجه و همتی که مترجمین در امر ترجمه وابسته در متون مذهبی جهت رعایت امانت در کلام الهی مبذول داشتند، ارزش درون‌زبانی و مفهومی این متون چه از نظر واژه‌های بکار برده شده و چه از نظر ساختار جمله، همواره مورد بحث و انتقاد بوده‌اند. شعار معروف سیسرون<sup>۱</sup> با مضمون «ترجمه معنا به معنا، و نه کلمه به کلمه» گاهی ورد زبان طرفداران حفظ متن اصلی بوده و گاهی مورد بهره‌برداری طرفداران متون ترجمه شده واقع شده است. بنابراین اگرچه در آغاز پیدایش فرآیند ترجمه، برگردان کلمه به کلمه متن از اهمیت خاصی برخوردار بوده اما به تدریج گرایش مترجمین به سمت ترجمه واحدهای مبسوط‌تری صورت گرفته است. در قرون وسطی که مفهوم مالکیت و انحصاریت ادبی همچون امروز متداول نبوده، متن ترجمه شده به عنوان اثری مستقل از اثر مبدأ شناخته می‌شد و اصولاً کسانی همچون شوسر<sup>۲</sup> Chaucer هیچ تمایزی بین آثار اصیل خود و آثاری که به ترجمه آنها پرداخته بودند نمی‌یافتند. در دوران تجدید حیات ادبی، لوتر<sup>۳</sup> سعی نمود تا متون کتاب مقدس را چنان ترجمه نماید که برای همه مردم قابل فهم و دسترس باشد. بنابراین او با بهره‌برداری از زبان روزمره و جاری مردم زمان خود، به تغییر ساختارها و واژه‌های زبان آلمانی که براحتی قابل درک نبودند پرداخت. اما مترجمین قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی گامی فراتر از وی برداشته و با هدف دستیابی به آزادی در ترجمه، تغییرات بسیاری را در پیام متون مبدأ ایجاد نمودند.

در قرن بیستم، موقعیت فرآیند ترجمه باز هم پیچیده‌تر گردید. دو عامل در ایجاد این امر نقش اساسی داشتند: در زمینه علمی، پیدایش علم زیان‌شناسی و در زمینه فنی، دخالت دادن ابزارهای کامپیوتری. مترجمین گاهی از علم زیان‌شناسی همچون ابزار دقت بهره برده و گاهی آنرا مردود دانسته‌اند. از سوی دیگر، ترجمه اتوماتیک و از طریق ابزار کامپیوتری به دلیل ناتوانی در تعیین ارزش ارتباطی عناصر متنی و پیدا کردن معادل‌های ترجمه‌ای برای آنها جای خود را به «ترجمه با همیاری رایانه» داده است زیرا رایانه به تنهایی نمی‌تواند جایگزین نقش فعال و خلاق انسان و قوه ادراکی وی گردد. بدین ترتیب تصور عمومی غلطی که نسبت به فرآیند ترجمه به مفهوم تعیین واژه‌های معادل در زبان مقصد برای واژه‌های متن زبان مبدأ وجود داشت از بین

رفته و متخصصین همواره در تلاش بوده‌اند تا پاسخی برای این دو پرسش اساسی بیابند: اصولاً «وظیفه مترجم چیست؟» و «چگونه باید ترجمه کرد؟»

در همین راستا و در سه زمینه مختلف یعنی جامعه‌شناسی، تاریخ ترجمه و زبان‌شناسی به بررسی عناصری پرداخته شده که در ایجاد تعادل و تأثیر متقابل متن زبان مبدأ/زبان مقصد یعنی وظیفه اصلی مترجم نقش حیاتی ایفاء می‌نمایند. بدین ترتیب وظیفه مترجم دیگر نگرش یکطرفه به ویژگیهای واژگانی، ساختاری، بافتاری و معنایی زبان مبدأ و یا زبان مقصد بصورت مستقل از یکدیگر نبوده بلکه مترجم وظیفه دارد تا کلیه این ویژگیها را در هر دو زبان مبدأ/زبان مقصد و در ارتباط با یکدیگر در نظر بگیرد. حال که وظیفه مترجم مشخص شد پاسخ به پرسش دوم یعنی «چگونه باید ترجمه کرد؟» نیز آسان می‌گردد. از آنجائیکه هدف از ترجمه ایجاد ارزش ارتباطی معادل بین زبان مقصد و زبان مبدأ می‌باشد، نخست لازم است تا کلیه اجزای تشکیل دهنده و عوامل مؤثر بر ارزش ارتباطی متن یعنی اجزای تعادل ترجمه‌ای اعم از واژگان، ساختار، معنای جمله، معنای کلام، تأثیر ادبی و گونه‌های زبانی را شناخته و سپس با در نظر گرفتن آنها به طور دسته‌جمعی، ارزش ارتباطی کل جمله را مد نظر قرار داد. هر چند که در اصطلاحاتی مثل "Verser des larmes de crocodile" بدون در نظر گرفتن ارزش ارتباطی کل جمله می‌توان معادل فارسی «اشک تمساح ریختن» را یافت اما در ترجمه اصطلاح "Courir deux lièvres à la fois" و انتخاب معادل مناسبی در زبان فارسی (= با یک دست دو هندوانه برداشتن)، آنچه مورد توجه است ارزش ارتباطی کل اصطلاح مزبور در زبان مبدأ است و نه معنای واژه‌های سازنده آن بطور مستقل. این مثال همچنین بیانگر این مهم است که در انتقال پیام در زبان دیگر در طی فرآیندی از کنش و واکنش کلیه عناصر و عوامل متنی از یک سو و خواننده آن از سوی دیگر تحقق می‌یابد. بنابراین در مثال فوق‌الذکر مترجم در تعیین ارزش ارتباطی عناصر واژگانی متن مبدأ باید با توجه به کلیه عوامل متنی حاکم وارد عمل شود و خود به عنوان یک عامل عمده در فرآیند سخن‌خلاقانه و فعالانه با متن مربوطه دربیامیزد.

از مطالب فوق‌الذکر می‌توان نتیجه گرفت که هر اندازه فاصله بین دلالت یا ارزش اسمی و ارزش یا معنای مجازی عناصر واژگانی یک متن بیشتر باشد تلاش مترجم و مشکلات وی در تعیین معادلهای ترجمه‌ای آن متن در زبان مقصد بیشتر می‌شود.

استفاده از معنای مجازی و روشهای پیام‌رسانی ویژه در متون ادبی باعث می‌گردد که کنار ترجمه دشوار شود. یکی از صنایع ادبی که درک مفهوم جملات و متون آن حتی در زبان مبدأ نیز اغلب با دشواری صورت می‌گیرد ایجاز است. Aphorisme یا ایجاز، فشردگی در زبان، یا به تعریف صورت گرایان روسی، رعایت اقتصاد در کوشش خلاق است. شمس قیس رازی در المعجم، ایجاز را چنین معرفی می‌نماید: «ایجاز لفظ اندک بود و معنی بسیار.» به عبارت دیگر، ایجاز، ارائه اندیشه و معنایی هر چه بلندتر در بافت زبانی کوتاهتر است. لذا نویسنده ایجاز می‌کوشد تا واژگانی را احضار کند، که توان القای معنایی و عاطفی بیشتری داشته باشند. اصل

ایجاز زبان با ایجاز در اندیشه پیوند ذاتی دارد. نویسنده مجموعه پدیده‌های هستی را دریافت و حس می‌کند و میان همه آنها مشترکاتی یافته، در یک مجموعه فشرده طبقه‌بندی و وارد ذهن خود می‌کند. وی هرگز در صدد آن بر نمی‌آید که آنچه در این مجموعه فشرده قرار داده است، تفسیر کند. و از این نظر گاه کلام نویسنده در حدّ یک معما باقی می‌ماند. نیچه<sup>۴</sup> که خود از نویسندگان برجسته این نوع نگارش است، در دفاع از نوشتار کوتاه و ایجاز می‌نویسد: «ایجاز همچون گلها و میوه‌های چیزی است که نویسنده مدتهای مدیدی به آن فکر کرده: اما خواننده از راه رسیده و بی‌خبر تنها نطفه‌ای (بذری) را در آن می‌بیند.»<sup>۵</sup>

بنابراین پیام و معنایی که نویسنده می‌خواهد عرضه کند گاه کاملاً منحصر به فرد و استثنایی است. به علاوه وی با استفاده از قالبها و الگوهای ویژه معنایی این امکان را می‌آفریند تا پیام استثنایی خویش را که در قالب معنایی عادی زبان و با ارزشهای معنایی شناخته شده برای واژه‌های زبان قابل عرضه نیست به مخاطب خود ارائه کند. از آنجائیکه نویسنده سعی دارد تا از زیاده‌گویی بپرهیزد ناچار به بیان غیرمستقیم منظور و پیام خود با استفاده از استعاره، تمثیل، تشبیه، طنز و غیره می‌پردازد. به عنوان نمونه در این قطعه کوتاه از ژول رونارد:

**"O pensées légères comme des papillons, passez, fuyez! Si je vous prenais, si je vous piquais, de ma plume, sur mon papier, ça vous ferez trop mal."** <sup>۶</sup>

نویسنده به سادگی دو عبارت را در کنار هم قرار داده و با این کار ارتباطی بین عناصر واژگانی بوجود آورده و ارزش هر یک از عناصر در جمله از این ارتباط گرفته می‌شود. خواننده این قطعه کوتاه با بازآفرینی تصویر مربوطه و با تجسم ارتباط مزبور ارزش معنایی این عناصر را برداشت می‌کند.

علیرغم معنای صوری و ظاهری چنین تشبیهی، می‌توان دریافت که نویسنده به دنبال معنایی عمیق می‌باشد. با شناختن دیدگاههای نویسنده‌ای همچون ژول رونارد می‌توان به این مطلب پی برد که وی از ناتوانی واژه‌ها و کلمات در بیان اندیشه‌ها و افکارش رنج می‌برد. لذا اندیشه و فکر خود را به زیبایی، سبکی و لطافت پروانه‌ها تشبیه کرده و امر نگارش آنها بر روی صفحه کاغذ و بطور مکتوب با استفاده از واژه‌های ناتوان و قالبهای ناموزون را همچون امری مخرب و نابودکننده می‌داند. صحت این امر را می‌توان با قطعه تشبیهی دیگری در همین رابطه ملموس‌تر ساخت:

**"Une pensée écrite est morte. Elle vivait. Elle ne vit plus. Elle était fleur. L'écriture l'a rendue artificielle, c'est-à-dire immuable."**<sup>۷</sup>

نویسنده این قطعات با استفاده از ایجاز و بکارگیری صنعت تشبیه تصویر اندیشه‌ها، گلها و پروانه‌ها را در هم می‌آمیزد و تصویر معنایی بی‌ظنیر را خلق می‌کند. وی با استفاده از الگوهای معنایی، بعدی خلاق و ابدی به پیام خود می‌افزاید.

گاهی نیز نویسنده متون موجز با استفاده از صنعت طنز پیام خود را به صورت دوبهلو ارائه می‌نماید. به عنوان مثال این جمله از ژول روناود:

"Il faut bien que je descende la crémaillère de mon esprit pour y suspendre votre pot-au-feu!"<sup>۸</sup>

در این جا پرسش اساسی که مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان پیامی را که به طور غیرمستقیم و نمادین ارائه شده، توجیه، توصیف و در نهایت ترجمه کرد. در واقع در مثالهای فوق‌الذکر، روش غیرمستقیم رسانیدن پیام خود بخشی از پیام بوده و جزء لاینفک آن محسوب می‌گردد. زیرا وظیفه مترجم تنها توجه به پیام اصلی زبان مبدأ نیست بلکه باید نحوه ارائه پیام را نیز در نظر گرفته و آنرا در زبان مقصد منعکس نماید. همچنین در موارد بسیاری در جمله‌های موجز دوگانگی و دولایگی پیام وجود دارد. پس لازم است تا مترجم معادل ترجمه‌ای را طوری انتخاب نماید که این دوگانگی و دولایگی کاملاً حفظ گردد.

در فرآیند ترجمه، هر مترجمی نخست به دنبال بعد معناشناسی این گونه جملات و یافتن معادلهای واژگانی بین دو زبان می‌رود. مترجم باید در نظر داشته باشد که در اینجا واژه‌ها هرگز نماد معمولی شیء نیست، بلکه آنچنان به توانایی می‌رسد که دارای روح و اصالت می‌گردد. نویسنده موجز با وسواس خاصی واژه را دستچین می‌کند و هر یک از آن‌ها به اندازه یک عبارت، قدرت القایی، توان نفوذ و تأثیر دارند. بنابراین اصل‌گزینش واژه‌ها برای نویسنده موجز اهمیت ویژه‌ای دارد. و در این‌گزینش از ضابطه و قاعده معین، چندان پیروی نمی‌کند و بیشتر تابع ذوق و استعداد زیباگزین خود است که بدان ایمان دارد. مترجم چنین متونی نیز لازم است که به اندازه نویسنده متن زبان مبدأ نسبت به‌گزینش معادلهای واژگانی در زبان مقصد دقت و وسواس داشته باشند تا روح و عمق جمله را از بین نبرد. زیرا واژگان همچون انسانهای زنده هستند. و از آنجا که هرگز دو انسان هر چند همانند، تماماً یکی نیستند، دو واژه کاملاً مترادف را نیز در هیچ زبانی نمی‌توان یافت. در این راستا لازم است تا مترجم از حافظه‌ای دقیق با گنجینه واژگانی غنی بهره‌مند باشد.

اما معنای هر واژه علاوه بر «آحاد معنایی» سازنده آن، از حوزه لغوی که در آن قرار دارد و روابط هم‌نشینی و جانشینی که بین آن واژه و سایر واژه‌های زبان حاکم است حاصل می‌شود. در جمله فوق:

"L' Histoire n'est qu' une histoire à dormir debout"<sup>۹</sup>

کلمه *histoire* می‌تواند معادلهای واژگانی متعددی در زبان فارسی داشته باشد: تاریخ، سرگذشت، روایت، حکایت، داستان، قصه و .. اما با اینکه این کلمه دوبار در جمله فوق‌الذکر تکرار شده مترجم نمی‌تواند از یک معادل واژگانی برای هر دو مورد استفاده می‌کند. در قسمت اول *histoire* به معنی تاریخ و سرگذشت انسانهاست و در بخش دوم به مفهوم حکایت و داستان معادل‌یابی می‌شود. مثال فوق‌الذکر بیانگر این واقعیت است که تشخیص واژه‌ای در یک

زبان و تعیین معادل آنها در زبان دیگر به طور منتزع از بافت زبانی و بدون توجه به کل سیستم زبان امکان‌پذیر نیست. در همان مثال «histoire à dormir debout» به تنهایی اصطلاحی نیز هست (= داستان عجیب و غریب است). پس فرآیند ترجمه آن باز هم پیچیده‌تر می‌گردد. با بررسی بیشتر مثال فوق‌الذکر می‌توان دریافت که در واژه «histoire» یکبار اولین حرف با حروف بزرگ و در دفعه دوم با حروف کوچک نگارش شده است. لذا درمی‌یابیم که نویسنده این واژه را برای رساندن یک پیام ضمنی انتخاب نموده و بکار می‌گیرد. مترجم باید در تعیین معادل ترجمه‌ای این بعد معنایی را مد نظر داشته و معنای ضمنی واژه‌های متن مبدأ را در معادلهای ترجمه‌ای آنها منعکس کند. اصولاً هرگونه تغییر در صورت ظاهری متن انعکاسی از تغییراتی در فرآیند سخن و عوامل حاکم بر آن است و این فرآیند و عوامل حاکم بر آن تعیین‌کننده پیام و معنا هستند. به همین سبب است که تسلط و آشنایی کامل به زبان مبدأ و زبان مقصد و همچنین آشنایی با فرهنگ آنان ضرورت اولیه یافتن معادل واژگانی است.

از آنجائیکه کاربرد عناصر واژگانی منوط به ساختار یعنی روابط حاکم بین کلمات در درون سازه‌های درون جمله‌ای است لازم است تا مترجم عناصر ساختاری زبان مبدأ را به دقت شناسایی و کاربرد و نقش ارتباطی آنها را در داخل متن یا جملات مربوطه به دقت تعیین کند و سپس با مراجعه به زبان مقصد متن یا جملاتی را انتخاب کند که جهت اجرای نقش ارتباطی تعیین شده در زبان مبدأ مناسب باشد. در مثال زیر:

"Que le troupeau de nos idées file droit devant cette grave bergère, la Raison! Effaçons les mauvais vers de l'humanité"<sup>۱۰</sup>

چنانچه مترجم نتواند نوع رابطه بین اجزای سازه‌ها را تشخیص دهد، فرآیند ترجمه غیرممکن می‌گردد. خصوصاً در جملات موجزی چون مثال فوق‌الذکر، علاوه بر استفاده از صنعت‌های ادبی و نحوی، ساختار سازمانی در زبان مبدأ نیز در هم ریخته است. لذا مترجمی که در برابر چنین جملاتی قرار می‌گیرد، لازم است تا به ناهمگونیهای موجود بین عناصر ساختاری زبانها نیز واقف باشد.

مترجمی که معادلهای واژگانی زبان مبدأ را در زبان مقصد یافته و عناصر ساختاری درون جمله‌ای را نیز مد نظر قرار دهد، نمی‌تواند بافتار یا ساختمان متن و روابط حاکم بر جملات یک متن را اعم از انسجام متن و یا نوع سخن حاکم بر آن را نادیده بگیرد. اما همانطور که گفته شد ممکن است نویسنده پیامی را به طور غیرمستقیم و نمادین ارائه نماید. در اینصورت لازم است تا معنای جمله، یعنی معنای حاصل از واژه‌های سازنده آن و روابط نحوی حاکم بر آنها، با معنای کلام، یعنی مفهوم و معنایی که جمله تحت شرایط ارتباطی خاص از خود متبادر می‌سازد، در برقراری تعادل ترجمه‌ای مورد بررسی قرار گیرد. بدیهی است مترجم می‌بایست گویشها، لهجه‌ها و تعادل تأثیر ادراکی و ادبی را نیز مد نظر داشته باشد زیرا نادیده گرفتن این عوامل در جریان ترجمه منجر به پیدایش ترجمه‌ای معیوب خواهد شد.

در میان انواع نوشتارهای کوتاه می‌توان به اصطلاحات و ضرب‌المثلها اشاره نمود. در این مورد، مترجم نمی‌تواند به معنای تحت‌اللفظی آنها بپردازد و لازم است تا اصطلاحات و ضرب‌المثلها هر کدام به عنوان یک واحد پیامی یا معنایی مورد توجه قرار بگیرند. در این اصطلاح "Chasser le naturel, il revient au galop" کلمات سازنده آن یعنی naturel و galop هیچ ارزشی ندارد. آنچه برای مترجم مهم است پیام اصلی آن است یعنی «توبه گرگ مرگ است». بنابراین اصطلاح را نمی‌توان به غیراصطلاح ترجمه کرد. اگر چنانچه زبان مقصد فاقد اصطلاح یا ضرب‌المثلی باشد که از نظر معنا و ارزش ارتباطی معادل اصطلاح یا ضرب‌المثل زبان مبدأ باشد مترجم می‌تواند اصطلاح زبان مبدأ را به طور تحت‌اللفظی ترجمه کند. حال چنانچه نویسنده در زبان مبدأ از اصطلاح دارای معادل ترجمه‌ای استفاده کرده، اما قسمتی از آنرا تغییر دهد مشکلات بسیاری برای مترجم ایجاد می‌گردد. چگونه می‌توان چنین اصطلاحی را با اصطلاح معادل آن در فارسی ترجمه نمود:

"Il a chassé le naturel: le naturel n'est pas revenu."<sup>۱۱</sup>

و یا اصطلاح: "Pleurer à chaudes larmes" که به معنی «مثل ابر بهار گریستن است» و نویسنده با بازی با کلمات آن و جایگزینی کلمه "froides" (= سرد) بجای واژه "chaudes" (= گرم) کل نظام معنایی آنرا در هم ریخته است. در جمله<sup>۱۲</sup> «Pleurer à froides larmes» آیا هدف نویسنده ایجاد تردیدی در کلیشه‌های زبانی است؟ آیا او می‌خواهد بدینگونه انتقاد خود را بر ساختارهای پیش‌ساخته نمایان سازد؟ اصولاً چگونه می‌توان این چنین جملاتی را ترجمه نمود؟ آیا نویسنده به انسانهای بی‌احساس و دورو که با خونسردی تمام و در راه رسیدن به اهداف خود فقط نقش بازی می‌کنند اشاره دارد؟ آیا وی به گریه آرام فرد مورد نظر خود اشاره می‌کند؟ آیا دخل و تصرف در ساختمان زبان در جهت عرضه شکل‌های جدید ساختاری است؟ از میان انبوه تفسیرهای ممکن کدامیک به هدف و بیان نویسنده نزدیک‌تر است؟

ساختار متون موجب به گونه‌ای است که مفهوم آن به دلیل داشتن دلالت‌های معنایی گوناگون همواره در ابهام غوطه‌ور است. در حالیکه واژه‌ها برای همگان همچون وسیله و واسطه‌ای قراردادی می‌باشند جهت سخن گفتن، نویسنده موجز واژه را حس و لمس کرده و به هستی آن وقوف می‌یابد. در نتیجه از داشتن نگرشی جدید به واژه‌ها و کاربرد آنها هراسی ندارد. هرچا که احساس کند محتاج به واژه‌ای است که بار حسی لازم را می‌دهد، آنرا به تسخیر درآورده و وارد جملات خود می‌نماید. در جمله زیر:

" De mes états d'âme, la neige est celui que je préfère."<sup>۱۳</sup>

در حالیکه ذهن خواننده معطوف به حالت روحی نویسنده است، ناگاه با کلمه "neige" (= برف) مواجه می‌شود. در واقع، هنگامیکه نویسنده ایجاز ظرف زبان را برای انتقال اندیشه و تجربه‌هایش محدود می‌بیند، به هنجارگریزی معنایی روی می‌آورد. و تنها هدف او شالوده‌گذاری ساختمان زبانی خاصی است که توانایی لازم را در ترجمان آنچه می‌اندیشد دارد.

وی به تجربه دریافته که حوزه تصویر، حرفهای قابل قبول تری دارد تا حوزه زبان. لذا با بکاربردن واژه «برف» دنیایی از احساسات، مفاهیم و تجربیات را به روی خواننده باز می‌کند. اما باز هم استفاده از چنین الگوهای ویژه است که عمدتاً به مشکلات ترجمه متون موجز می‌افزاید. زیرا یافتن معادلهای ترجمه‌ای برای این الگوهای منحصر به فرد باعث می‌شود تا مقدار زیادی از محتوای اصلی از دست برود.

مطالبی که در این مقاله به آنها پرداخته شد گوشه‌ای از مشکلاتی بود که مترجم متون موجز در حین یافتن معادلهای واژگانی با آنها مواجه می‌شود. بنابراین لازم است تا مترجم علاوه بر آشنایی کامل به دو زبان مبدأ و مقصد با ویژگیهای الگوهای مختلف و تأثیر ادبی آنها در دو زبان نیز آشنایی داشته باشد. حفظ امانت در ترجمه متون موجز حتی با در نظر گرفتن اصول سبک‌شناسی، نقد و متن کاوی، اصول نحوی و غیره اغلب غیرممکن به نظر می‌رسد. زیرا در متن موجز، چیزی گفته شده و چیز دیگری اراده شده است. لذا جستجوی مفهوم در متن موجز از طریق معنی کردن کلمه به کلمه، تلاشی بیهوده است و به این ماند که کسی بخواهد برای درک تجربه نقاش، یکی یکی رنگها را معنی کند. برای درک زبان نویسنده متون موجز باید ذهن پیچیده او را درک کرده، گره‌های فکری آنان را گشوده و در یک کلام در روح و وجود نویسنده زبان مبدأ رخنه کند، عمق تجربه‌های او را تجربه بنماید و سپس همچون خود نویسنده از درون واژه و مفاهیم زبان مقصد سخن بگوید. ایجاز از اعماق وجود نویسنده و به واسطه واژه‌ها به محیط خارج راه یافته است. بنابراین باید ریشه‌ها و اصالت واژه‌ها را تنها در درون نویسنده زبان مبدأ جستجو کرده تا بتوان به برقراری تعادل در ترجمه دست یافت. افسوس که این تعادل همواره کامل نیست!

#### پی‌نوشتها:

- ۱- سیسرون (۴۳-۱۰۶ قبل از میلاد): سیاستمدار، سخن‌پرداز، نظریه‌پرداز علم بلاغت و یکی از فیلسوفان معروف روم باستان بود.
- ۲- Geoffrey Chaucer (۱۴۰۰-۱۳۴۰): وی یکی از نامدارترین منتقدان انگلیسی قرن چهاردهم شمرده می‌شد. کتاب معروف وی *انسان‌های کانتریوری* نام دارد. او کتابهای بسیاری را از زبان فرانسه و ایتالیایی ترجمه نمود.
- ۳- مارتین لوتر (۱۵۴۶-۱۴۸۳): اصلاح‌طلب مذهبی آلمانی و بانی آیین جدید پروتستان در دین مسیح بود. وی برخلاف دستور پاپ کتاب انجیل را به زبان آلمانی ترجمه کرد.
- ۴- فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰ م): شاعر و فیلسوف آلمانی است. معروفترین اثر او در ایران، *چنین گفت زرتشت* نام دارد.

5- Cité par Alain Montandon, *Les formes brèves*, Hachette, 1992, P.74.



6- Renard Jules, *Journal*, Bouquins, Robert Laffont, 1990, P.300.

۷- همانجا صفحه ۱۴.

۸- همانجا صفحه ۵.

۹- همانجا صفحه ۵۲۳.

۱۰- همانجا صفحه ۶۷۲.

۱۱- همانجا صفحه ۱۵۴.

۱۲- همانجا صفحه ۳۷۱.

۱۳- همانجا صفحه ۷۹۸.

### کتابنامه:

- 1- W. Benjamin, "*La tâche du traducteur*", in *Oeuvres*, Vol. I, *Mythe et violence*, Denoel, Paris, 1971.
- 2- O. Ducrot, *Dire et ne pas dire*, Hermann, Paris, 1972.
- 3- J. Gillemain, Flescher, *Syntaxe comparée du français et de l'anglais. Problèmes de traduction*, Ophrys, Paris, 1981.
- 4- H. Meschonnic, *Pour la poétique II. Epistémologie de l'écriture. Poétique de la traduction*, Gallimard, 1973.
- 5- M. Meyer, *Langage et littérature*. Essai sur le sens, PUF, 1992.
- 6- A. Montandon, *Les Formes brèves*, Hachette, Paris, 1992.
- 7- J. Renard, *Journal*, Bouquins, Robert Laffont, Paris, 1990.
- 8- J. Starobinski, *Les Mots sous les mots. Les Anagrammes de F. Saussure*, Gallimard, 1971.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی